از تقابل ملت و امت تا همگرایی چندسطحی

یکی از خطاهای رایج در تحلیل روابط مذاهب اسلامی، قرار دادن «ملی‌گرایی» و «وحدت اسلامی» در دو سوی یک تقابل قطعی است؛ گویی پذیرش هویت ملی ناگزیر به تضعیف تعلق اسلامی می‌انجامد و وفاداری به امت اسلامی نیز مستلزم نادیده گرفتن مرزهای ملی و منافع دولت‌هاست. این دوگانه، اگرچه بخشی از واقعیت تاریخی جهان اسلام را توضیح می‌دهد، اما برای تحلیل وضعیت امروز کافی نیست. مسئله اساسی نه انتخاب میان «ملت» و «امت»، بلکه نحوه تنظیم رابطه میان هویت‌های ملی، مذهبی و اسلامی است.

دولت ـ ملت مدرن، واقعیتی تثبیت‌شده در جهان اسلام است. مسلمانان امروز در کشورهای دارای قلمرو، حاکمیت، منافع و ساختارهای سیاسی مستقل زندگی می‌کنند؛ اما همزمان، اشتراکات دینی، مذهبی، تمدنی و تاریخی آنان از مرزهای سیاسی عبور می‌کند. بنابراین، هرگونه نظریه‌پردازی درباره تقریب مذاهب که یکی از این دو واقعیت را نادیده بگیرد، ناگزیر با بخشی از واقعیت اجتماعی و سیاسی جهان اسلام فاصله خواهد گرفت.

از «وحدت» به «تقریب»؛ یک تمایز مفهومی مهم

بخش مهمی از سوءتفاهم درباره رابطه ملی‌گرایی و وحدت اسلامی از معنای واژه «وحدت» ناشی می‌شود. اگر وحدت به معنای ادغام کامل و یکسان‌سازی همه تفاوت‌های مذهبی، ملی و سیاسی تلقی شود، طبیعتاً با واقعیت دولت‌های ملی و تکثر مذاهب سازگار نخواهد بود. اما اگر وحدت به معنای همگرایی، همکاری، همبستگی و شکل‌گیری منافع مشترک فهم شود، مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند.

در این چارچوب، «تقریب» مفهومی دقیق‌تر برای سیاست روابط مذاهب اسلامی است؛ زیرا تقریب به معنای حذف تفاوت‌های مذهبی نیست، بلکه به دنبال کاهش فاصله‌های غیرضروری، افزایش شناخت متقابل و ایجاد زمینه همکاری میان مذاهب است. بنابراین، هدف تقریب، یکسان‌سازی نیست؛ مدیریت سازنده تفاوت‌هاست.

این تمایز از نظر راهبردی اهمیت زیادی دارد. اگر پیروان مذاهب تصور کنند که وحدت اسلامی مستلزم دست کشیدن از هویت مذهبی یا ملی آنان است، طبیعی است که در برابر آن مقاومت کنند. اما اگر تقریب به معنای حفظ هویت‌های موجود در کنار ایجاد سطح بالاتری از همکاری تعریف شود، امکان شکل‌گیری همگرایی بسیار افزایش خواهد یافت.

مسئله اصلی، چندلایه بودن هویت مسلمانان است

هویت مسلمانان یکپارچه و تک‌بعدی نیست. یک فرد می‌تواند همزمان خود را متعلق به یک کشور، قوم، زبان، مذهب و در سطحی گسترده‌تر متعلق به امت اسلامی بداند. این تعلقات الزاماً با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ تعارض زمانی شکل می‌گیرد که یکی از این هویت‌ها مدعی انحصار شود و سایر هویت‌ها را نفی کند.

بر این اساس، باید از تصور «جمع جبری هویت‌ها» فاصله گرفت. هویت ملی الزاماً بخشی از هویت مذهبی را حذف نمی‌کند و تعلق مذهبی نیز ضرورتاً وفاداری ملی را از میان نمی‌برد. آنچه روابط میان مذاهب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ترتیب اولویت‌ها و نحوه فعال شدن این هویت‌ها در شرایط مختلف است.

در شرایط عادی، هویت ملی می‌تواند چارچوب زندگی مشترک شهروندان باشد؛ هویت مذهبی می‌تواند حوزه باور و تعلق دینی آنان را شکل دهد و هویت اسلامی نیز سطحی از همبستگی فراملی را ایجاد کند. مسئله زمانی پدیدار می‌شود که این سطوح به جای مکمل بودن، به ابزار نفی یکدیگر تبدیل شوند.

نقطه خطر؛ هنگامی که ملی‌گرایی، مذهب را امنیتی می‌کند

خطر اصلی ملی‌گرایی برای روابط مذاهب اسلامی نه در اصل وجود هویت ملی، بلکه در ملی‌گرایی انحصاری و امنیتی است. هنگامی که یک دولت یا جریان سیاسی، هویت ملی را با قومیت یا مذهب خاصی یکسان کند، پیروان سایر مذاهب به‌تدریج در جایگاه «دیگری» قرار می‌گیرند.

این وضعیت در صورت وجود رقابت میان دولت‌های منطقه‌ای می‌تواند شدیدتر شود. در چنین شرایطی، یک جامعه مذهبی ممکن است نه بر اساس هویت واقعی خود، بلکه بر اساس نسبت فرضی آن با یک قدرت خارجی ارزیابی شود. در نتیجه، پیوند مذهبی فرامرزی از یک رابطه طبیعی دینی و فرهنگی به مسئله‌ای امنیتی تبدیل می‌شود.

اینجاست که اختلاف سیاسی دولت‌ها می‌تواند به اختلاف مذهبی جوامع تبدیل شود. در واقع، یکی از خطرناک‌ترین فرآیندها برای تقریب آن است که رقابت ژئوپلیتیکی از طریق هویت مذهبی ترجمه شود. در این حالت، مذهب دیگر صرفاً موضوع اعتقاد نیست؛ به زبان بازنمایی منازعه سیاسی تبدیل می‌شود.

ملی‌گرایی و تجربه فروپاشی انسجام جهان اسلام

تاریخ معاصر جهان اسلام نیز نشان می‌دهد که ملی‌گرایی در مقاطعی نقش مهمی در تضعیف پیوندهای سیاسی فراملی مسلمانان داشته است. شکل‌گیری دولت‌های ملی پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تثبیت مرزهای سیاسی جدید، ساختار سیاسی جهان اسلام را دگرگون کرد و مفهوم منافع ملی را به یکی از مبانی اصلی رفتار دولت‌ها تبدیل ساخت.

با این حال، نباید از این واقعیت به این نتیجه رسید که همه مشکلات روابط میان کشورهای اسلامی محصول ملی‌گرایی بوده است. رقابت قدرت‌های خارجی، استعمار، منازعات سرزمینی، تفاوت نظام‌های سیاسی، رقابت بر سر منابع و تحولات ژئوپلیتیکی نیز در شکل‌گیری نظم جدید منطقه‌ای نقش داشته‌اند.

بنابراین، تحلیل علمی باید از تقلیل همه اختلافات جهان اسلام به «ملی‌گرایی» پرهیز کند. ملی‌گرایی یکی از متغیرهای مؤثر است، نه تنها متغیر توضیح‌دهنده.

از اروپا چه می‌توان آموخت؟

تجربه همگرایی اروپا از یک جهت برای این بحث قابل توجه است: کشورهای اروپایی پس از تجربه جنگ‌های

طولانی، کوشیدند بدون حذف دولت‌های ملی، سطحی از همکاری و همگرایی فراملی ایجاد کنند. در این تجربه، تشکیل ساختارهای مشترک به معنای نابودی هویت‌های ملی نبود؛ بلکه بخشی از صلاحیت‌ها و منافع در چارچوب نهادهای مشترک مدیریت شد.

البته این تجربه را نمی‌توان به جهان اسلام منتقل کرد؛ زیرا زمینه تاریخی، دینی، سیاسی و نهادی اروپا با کشورهای اسلامی متفاوت است. با این‌حال، یک اصل قابل توجه در آن وجود دارد: همگرایی فراملی الزاماً نیازمند حذف هویت‌های ملی نیست.

همین اصل می‌تواند در سیاست تقریب نیز مورد توجه قرار گیرد. مسئله این نیست که کشورهای اسلامی هویت ملی خود را کنار بگذارند؛ بلکه باید زمینه‌هایی ایجاد شود که در آنها همکاری اسلامی بتواند در کنار منافع ملی تعریف شود.

چالش اصلی؛ وقتی منافع ملی بر منافع مشترک غلبه می‌کند

البته نمی‌توان انتظار داشت دولت‌ها در سیاست خارجی، منافع ملی خود را کنار بگذارند. دولت مدرن بر اساس منافع، امنیت و اقتضائات سیاسی خود عمل می‌کند. بنابراین، هر طرحی برای همگرایی اسلامی که این واقعیت را نادیده بگیرد، از ابتدا با محدودیت مواجه خواهد بود.

راه واقع‌بینانه، تعریف حوزه‌هایی از منافع مشترک است که در آنها همکاری اسلامی نه در مقابل منافع ملی، بلکه در امتداد آنها قرار گیرد. تجارت، ارتباطات علمی، همکاری دانشگاهی و حوزوی، میراث فرهنگی، مقابله با افراط‌گرایی، مسائل زیست‌محیطی، امنیت انسانی و کمک‌رسانی در بحران‌ها، نمونه‌هایی از حوزه‌هایی هستند که می‌توانند منافع ملی و منافع مشترک جهان اسلام را به یکدیگر نزدیک کنند.

در این صورت، تقریب از سطح «توصیه به برادری» فراتر می‌رود و به سیاست تولید منافع مشترک تبدیل می‌شود. هرچه همکاری میان جوامع مسلمان منافع ملموس بیشتری ایجاد کند، هزینه سیاسی و اجتماعی فرقه‌گرایی نیز افزایش خواهد یافت.

تقریب؛ نه حذف تفاوت‌ها، بلکه ایجاد سطح بالاتری از تعلق

بر این اساس، شاید مهم‌ترین بازنگری مفهومی در ادبیات وحدت اسلامی، عبور از ایده «یکسان‌سازی» و حرکت به سمت «همگرایی در عین تکثر» باشد.

شیعه، سنی، عرب، فارس، ترک، کرد و دیگر گروه‌های مسلمان، هویت‌های متفاوتی دارند و تلاش برای حذف این تفاوت‌ها نه ممکن است و نه ضرورتاً مطلوب. آنچه امکان‌پذیر و ضروری است، ایجاد سطحی بالاتر از همکاری است که این تفاوت‌ها را در خود جای دهد.

در این نگاه، تقریب مذاهب پروژه‌ای برای ساختن «هویت واحد» به معنای حذف هویت‌های موجود نیست؛ بلکه تلاشی برای ایجاد منافع مشترک، اعتماد متقابل و تعلقات مشترک در کنار هویت‌های متفاوت است.

جمع‌بندی؛ مسئله ملت و امت نیست، مسئله نحوه نسبت دادن آنهاست

ملی‌گرایی را نمی‌توان به صورت مطلق دشمن وحدت اسلامی دانست. همان‌گونه که وحدت اسلامی نیز نباید به معنای نفی هویت ملی و مذهبی ملت‌های مسلمان تعریف شود. آنچه روابط مذاهب را تهدید می‌کند، ملی‌گرایی انحصاری، تبدیل اختلافات سیاسی به منازعات مذهبی و امنیتی‌شدن پیوندهای فراملی است.

در مقابل، اگر هویت ملی بر شهروندی برابر استوار باشد و هویت اسلامی نیز به معنای همکاری، همبستگی و مسئولیت مشترک فهم شود، میان «ملت» و «امت» الزاماً تعارضی وجود نخواهد داشت.

از این منظر، راهبرد آینده تقریب مذاهب اسلامی باید از طرح پرسش قدیمی «ملت یا امت؟» عبور کند و پرسش دقیق‌تری را پیش روی خود قرار دهد: چگونه می‌توان هویت‌های ملی و مذهبی موجود را حفظ کرد و در عین حال، سطحی مؤثر از همبستگی و همکاری اسلامی ایجاد نمود؟

پاسخ به این پرسش، نه در نفی ملیت و نه در نادیده گرفتن تکثر مذهبی، بلکه در طراحی سازوکارهایی برای همگرایی چندسطحی قرار دارد؛ همگرایی‌ای که در آن ملیت چارچوب زندگی سیاسی، مذهب حوزه هویت دینی و امت افق همکاری و همبستگی مسلمانان باشد. چنین قرائتی از تقریب، هم با واقعیت دولت‌های معاصر سازگارتر است و هم می‌تواند وحدت اسلامی را از یک آرمان انتزاعی به یک پروژه عملی برای تولید اعتماد و منافع مشترک در جهان اسلام تبدیل کند.